

وایمان پیغمبر علیہا السلام منقول است که گفت جبار اللہ من الیمین العزیز من جبال خاران وامتارات الارض
من تجید احمد و تقدیر و ملک ارض و قباب الامم و نیز آمده که تقدیر کشف السام من بہا و محمد و امتات الارض من
حمد و آیدہ یعنی موزہ الارض و کل جیلہ فی البحر و نیز در کلام حقوق آمد کہ شرع فی فیک اعواقا و قوی
السهام بامرک یا محمد از تو اور و این عبارت کنایت است از مبالغہ در امر و نہایت رسیدن کار و اشارت است
باکمال و اتمام کار دین و ملت در حمد نبوت وی چنانکہ فرمود اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی منقول است
از وہب بن مینہ کہ گفت خواندم در کتب قدیمہ کہ گفت خداوند تبارک و تعالی سوگند بخورم بعزت و جلال خود
کہ فرود فرستادم بر جبال عرب نوری کہ پر کند با بین مشرق و مغرب و پیدا آرم از اولاد اسمعیل پیغمبری عربی
امی را کہ بوی ایمان آرد شمار ستارہ ای آسمان در ستہار زمین ہمہ ایمان آرد ہمہ یوبیت من رسالت وی بر
از لہنہای پدران خود و بگریزد از ان گفت موسی علیہ السلام باکی تو خدا بود پاکست اسما تو بحق گرامی داشتی
تو این پیغمبر را و تشریف داشتی گفت پروردگار تعالی من اشقام می کشم از دشمن او در دنیا و آخرت و ظاہر و خائب
میگردانم دعوت او را بر ہر دعوت و خوار میگردانم کسی را کہ مخالف کند شریعت او را بعدل تربیت کرده ام او را
و برای عدل و دایم آوردہ ام او را برت من کہ بر نام بوی امتہار از آتش آفاقا کرده ام نیلا با برہم
دشمن کرده ام بجز پس کیسہ در یاد او را و ایمان نیار و بوی او در نیاید در شریعت وی پس از وی خدا نیز ارست
و حاصل در صحف شیخا پیغمبر علیہ السلام ذکر آنحضرت مذکور است کہ تعالی میگوید کہ بندہ دوست داشته شدہ
ز زمین کہ شاد است بوی نفس من بندہ خمار من خرسندی نفس من فاضلہ میکنم بوی روح خود را و فرمود میفرستم
بر وی روحی خود را پس ظاہر میشود بر امتہا عدلی او خندہ نمیکند و شنیدہ نمیشود او از او در بازار ہای کشایہ چہ
کور را وی شنو اند گوشتہای کر یا وزندہ میگرداند لہای مردہ را بچہم او را انچہ بچس اندہم احمد کہ محمد میگوید خدا
عمری تازہ و توضیف گردانیدہ نمیشود و مغلوب ساختہ نمیشود وی دلیل نمیکند بواسی نفس و خاندنیار و صاحب
کہ مانند کلک ضعیف قوی میگردد و صدیقان را وی رکن متواضعان است و وی نور خداست کہ ہر گز روشن
نابت میشود بوی محبت من و متعلق میگردد بوی غدر و بتوریت وی متقاد میشود من انس در او بتوریت اینجا
تجلی است کہ قائم مقام توریت موسی است و ہم در ذکر شیخا پیغمبر آمدہ کہ گفت خدا تعالی یا محمد من خدا ام کہ عظیم
گردانیدہ ام و قوی گردانیدم ترا بحق و گردانیدہ ام ترا نور امتہا تا کتبہای چشم کور را و برہانی اسیران نفس ہوا
را از ظلمات بسوی نور و نیز در کتاب شیخا آمدہ کہ گفت مرا پروردگار تعالی بر خیز و نظر کن و خبر دہ پنجمی بینی

وصل در حدیث پیغمبر

۱۳۱

پس رخاستم و دیدیم دو سوار را که پیش می آیند یکی بر چار و دیگری بر چهل میگوید یکی مردی که بر افتاد بابل و بتان
 وی که تراشیده شده اند این تشبیه که از علمای امت شیخ و متفحص و متصنع کتب سابقه مساویست میگوید مراد
 بصاحب عارضی بن ابراهیم است اتفاق بیان و نصاری پس چار و ده صاحب چهل محمد باشد صلی الله علیه و آله و
 سلم زیرا که سقوط بابل و احصای آن بر دست اوست صلی الله علیه و آله و سلم نه بر دست مسیح و همیشه در اقلیم بابل
 ملوک بوده اند که جهادت میکردند تا زمان ابراهیم علیه السلام و آنحضرت بر کوب چهل مشهور تر است که از مسیح بگوید
 چار و ده کتاب شیعا آمده است که میکنند با دیها و شهر بار از قصور آل قیدار و تسبیح میکنند و از بالا زکوه انداز
 میکنند و ایشانند که میگردد اند برای حق سبحانه کرامت و پراگنده می کنند تسبیح او را و در بحر و بر و صغیر میزنند از
 اقصای ارض و بتسانی می آیند و میگویند پاپای خود چنانکه میگوید گلکار گل را پاپایا مراد آن برای محبت و
 و شفاعت ایشان برای آن و با ننگ بر آوردن تشبیه و در دل کردن و طواف و گفتن این تشبیه بنوعی از عجب اند
 زیرا که قید از پسر اسمعیل علیه السلام با جمیع مردم و گفتن این تشبیه که در کتاب شیعا ذکر کرده است و جبر است
 که اسلام میکنند او را گفت شیعا گفت پروردگار جلیل جلاله آگاه باشید من پناه کتده ام بصیون که نام که است
 بیت خوراد و در زاویه وی جبر است که کرامت کرده میشود و بوسه داده می شود او را و گفت پروردگار تعالی که یا تا
 شوای عاقر و نطق کن تسبیح که اهل تو بیشتر باشند از اهل من و در ادب اهل خود اهل بیت مقدس را داشته باشند از
 نبی اسرائیل حاج و عماریکه بیشتر باشند از آنها و تشبیه کرد که را بن زمانه آید که نبود در وی سخت مگر اسماعیل علیه
 السلام و نازل شد بروی کتاب بخلاف بیت المقدس که از انبیا در آن بسیار بودند و مبطودی بود و نیز در کتاب
 شیعا آمده که حق تعالی بگوید سوگند خوردم بذات خود چنانکه سوگند خورده بودم در ایام نوح که غرق کنم
 اهل زمین را بطوفان همچنین سوگند خوردم برای تو که ناراض نشوم از تو هرگز و ترک ندهم ترا هرگز تا جبال
 همه از جای خود ریزد و قلعه ایست شوند و نعمت من از تو نازل نگردد ای سکنه آگاه باش بنامی کنم بصحن
 سنگهای ترا و می آرایم بچوهر و مکلل میکنم بلالی سفت ترا و بر جبهه های ترا و در میاشی از ظلم و شرس از
 ضعف و سلاهی که صنعت کند صانعی عمل نمیکند در تو بر خیز و روشن شو که نزدیک رسیده است نور تو و در
 خدا بر تو بشارت است بظهور نور خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و سلم و همچنین ذکر کرده حرم ما که گرگ و بز کجا
 بچیز و راه های او اینهاست او را از راه بر آنچه در تحریر گنجد و توفیر توان کرد و با جمله صفات آنحضرت و احوال
 وی صلی الله علیه و آله و سلم در کتب متقدمه زیاده بر آنست که در آن فضای و استنباهی باشد غیر آنکه اعداد

صلی

وین نام شریف اور انقبیہ و تحریف کردند و با وجود آن دلائل و شواہد آن ظاہر و باہر است بیرون ^{طریق}
 نور احمد با خواہم والد مسمی نوره و لو کہ الکافرون و صلی احمد علی سید الاولین و الاخرین و خاتم الانبیاء
 و المرسلین و علی آلہ و اصحابہ و اتباعہ اجمعین و صلی جملاً معلوم شد کہ ذکر شریف حضرت محمد صلی
 اللہ علیہ وآلہ وسلم در کتب سابقہ سادہ مذکور و سطور است و اہل کتاب ماہدان علم قطعی یعنی حاصل
 بود و بحدیث و عناد و قلبہ شقاوت و خسارت برآہ است کاواستعداد و ارتداد رفتہ تحریف و تغییر و تبدیل و اند
 و اگر اینجانبی حکایات و روایات کہ متضمن بہ تبیین و تحصیل اہنت آورده شود مناسب است اگر چه ذکر آن نزد
 اہل و عت و کسالت موجب تطویل است اما چون ذکر آن موجب ید علم و یقین ارباب بین و ذوق و نشاط
 میان سید المرسلین بود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و علی آلہ و اصحابہ اجمعین از سر آن نتوانست گذشت
 بہ کز ہر چہ میرود سخن حدیث خوشتر است بہ ابو سعید خدری از پدر خود مالک بن سنان کہ از شہداء اراحد است
 می آرد کہ گفت آدم بنی عبد الاشہل را روزی تا بشینیم با ایشان و خدمت کنم و بودیم ما در آن ایام ^{صلی}
 کتندہ با یو و پس شنیدم یوشع یو دیر کہ میگوید نزدیک رسیدہ است خروج پیغمبری کہ نام او احمد است
 بیرون می آید از روم و این بلدہ یعنی مدینہ ہجرت گاہ اوست پس آدم بسوی قوم خود در حالتی کہ تعجب میکنم
 از آنچه گفت یوشع پس شنیدم مردی را از قوم خود کہ میگوید نہ تنها یوشع میگوید این سخن با نام یو دیر میگوید
 این سخن پس بیرون آدم ما رفتیم بہ بنی قریظہ پس ہمہ ایشان تذکرہ کردند آنحضرت را صلی اللہ علیہ وآلہ
 سلم گفت زیرین باطا کہ از دوسا یو بود بود تحقیق طلوع کرده است ستارہ سرخ کہ طلوع نمیکند مگر خروج
 پیغمبر و ظہور وی و گفت باقی نامزدہ است از پیغمبران مگر احمد و این بلدہ ہما جبر اوست ابو سعید خدری میگوید
 کہ چون قدم آورد روی آمد اصلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مدینہ را خبر دادم آنحضرت را بانجکایت فرمود اگر
 اسلام می آید در سیر و یاران او از روم و اسلا می آوردند یو و ہمہ کہ تابعان او بودند و از عادیہ آمدہ
 کہ بودند یو و کہ استفاح میکردند بر کفار عرب و میگفتند خداوند بزرگتر بنی امی را کہ می یابیم ذکر او در تورات
 تا عذاب کند ایشان را و قتل کند و آرزوی ایشان آن بود کہ بنی از جنس ایشان باشد بنی اسرائیل و چون
 مسجوت شد از جنس غیر ایشان مسد کردند و کفر و زندقہ از مغیرہ بن شعبہ آمدہ کہ وی در آمد بر مقوقس موسی
 گفت مرا و کہ محمد بنی ہر سلت اگر رسید قطب و روم را متابعت میکردند مرا و ما گفت مغیرہ پس از آن حالت
 کردم با سکند روم و گنڈاشتم بیچ کہنیرہ را اگر نگردد آدم آرزو پر سیدم اساتذہ ترا از قطب و روم انا پنجم می یابند

انسان

ایشان از وصف محمد صلی الله علیه و آله و سلم و بود در آنجا استغنی که بزرگترین ایشان بودی آوردند تروی
 بیاران خود را پس عامی کرد ایشان را و گفتم هر او را خبر ده در آیا باقی مانده است هیچ کی از انبیا که بیرون نیامده است
 گفت نعم دی آنرا بنیاست نیست میان او و میان عیسی بن مریم هیچ کی دوی بنی است که تحقیق با هر دو گفت
 ما را عیسی با تابع دی و دوی بنی عربی امی است نام او آنکه در صراط است که نگاه دارد چشم او سرخی است
 نیست ایضاً و نه آدم انبوه است موی او می پوشد جامه های درشت را و کفایت میکند پیر چرمی یا بدار طعام
 شمیره او بر شانه او است باک ندارد از هر که پیش آید او را مباشرت میکند قتال را بذات خود و با وی اصحاب و یغما
 خدا میکنند خود را بروی دوست میدارند او را سخت تر از پدران و پسران خود و بیرون می آید از زمین که در یک
 درخت سالم است و از برمی بیرون می آید و بجم دیگر بجزت می نماید و بجزت می کند زمین شور خراب از روی می شود
 از ابرو وسط ساق خود می شود اطراف اعضا و مخصوص میباشد بصفتی که نبود اینها را بسوخت شد هر بنی
 بقوم خود و بسوخت میگردد وی تمامه عالم و گردانیده میشود او را تمامه زمین بسجده ظهور هر جا که وقت نماز آید
 تیمم میکند و نماز میکند چون باز آمد مغیره ازین سفر و اسلام آورد خبر داد آنحضرت را و اصحاب خدا با آنچه شنیدند
 روایت است از سعید بن زید که برآمد پدر او زید بن عمرو در طلب زمین پس آمد نزد راهی که در موصی بود گفت
 زید را از کجای آئی گفت از بیت ابراهیم گفت چه سطلبی گفت دین سطلبم گفت برگرد نزدیک است که ظاهر
 گردد آنچه تو سطلبی در زمین تو و این زید بن عمرو بن نفیل را موصی جا بلیت گویند باز ذابح مشرکان ننمورد
 توریته را بر قوم می خواند در صحیح بخاری ذکر آمده است و از این مستور آمده که خدا تعالی بر آنحضرت پیغمبر خود از
 برای در آوردن مردی در بشت و قصه اش آنست که آنحضرت در آمد روزی در کینه و دید یهودی ها که میخوا
 توریته را بر قوم خود و چون رسیدند بر صفت بنی آخر الزمان خاموش شدند و باز ماندند خواندن حدیث و گوشه
 بیماری افتاده بود پس گفت چرا باز ماندید از خواندن گفت آن بیمار که رسیدند ایشان بذكر بنی آخر الزمان پس
 باز ماندن آن پس عزیز آن بیمار بر مثال کودک که می آمد گرفت توریته را و خواند صفت آنحضرت را و گفت
 این صفت است شهدان لا اله الا الله و انک رسول الله بر همین کلمه جان داد پس گفت آنحضرت را صحابه
 خود را تنهیر کنید برادر خود را قاز این عباس آمده که گفت چون قدم آورد منبع مدینه را گفت من فرات نم
 این بلده را گویند که اهل مدینه گشته بودند پسر تیغ با برسم و فاو بد عهدی پس گفت سامول یهودی و
 بود در آن ایام اعلم بود ارباب الملک این بلده است که میباشد بسوی دی و بجزت پیغمبری از بنی انجیل مولد

مولد او بکر است و اسم او امیر و این در سیرت اوست و قبر شریف او هم در اینجا خواهد بود پس برگشت تبیح همین
 و محمد بن اسحاق در کتاب معازی آورده که تبیح خانه برای بنی آنرا الزمان بنا کرد و روی چهارصد از علماء
 توریت بوده اند که ترک مراقت وی گفته و موافقت بر اقامت مدینه باز روی او را که سعادت صحبت
 بنی آنرا الزمان بر بستند و تبیح برای هر یک خانه بنا کرده و جاریه بخشید و اموال بزرگه داده و کتابی نوشت
 که در وی شهادت اسلام خود ثبت نمود از آن جمله این آیات است شعر شهدت علی احمد انه در رسول من
 احمد باری اللضم + قلوب عمری الی عمره + لکن وزیر الودین غم بدو این کتاب را مضموم ساخته بکلان بن
 که بجماعت تفویض نمود وصیت کرد که اگر وی بنی آنرا الزمان را بدید این کتاب بخدمت وی برساند و الا نه
 اولاد او را از خود بدو سرای برای خاتم الانبیا بنا نمود تا وقت قدم نزول فرمایند گویند که خانه ابو یوب
 انصاری که آن سرور در وقت قدم مدینه مطهره نزول فرمود و دوران سرای بود و آورده اند که زیرین و طاق
 اعظم بود و گفت من کتابی دارم که پدر من مهر کرده است آنرا آوردی و اگر احمد روی پیغمبری است که بیرون
 بارض تو صفت او چنین است پس حدیث کرد بان بعد از پدرش و هنوز بسوخت نشده بود آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم چون شنید که بر آمده است آنحضرت بکه محو کرد کتاب را و پوشید ثبانی بنی وصفت او را
 صلی الله علیه و آله و سلم و بود نزدیک قرظیه و نصیر و حدک و غیره که می یافتند صفت آنحضرت را نزد خود پس آنرا
 بسوخت شود میگفتند در بجزت او مدینه است و چون متولد شود آنحضرت گفتند که زاییده شد امیر امشب طلوع
 کرد که کب لادت او چون بسوخت نشد کافر شدند و منع کردند ایشانرا از ایمان مگر بنی و صد و هفتاد از ایشان
 بن عروه از پدرش باز عاقله روایت است که گفت ساکن شد یهودی بکه که می فروخت تجارت خود را پیش آن
 شب ولادت آنحضرت بود نشسته بود آن یهودی در مجلسی از مجالس قریش گفت آیا در شما امشب مولودی بود
 آمده گفتند نمیدانیم گفت نظر کنید ای معشر قریش و تحقیق نماید آنچه من میگویم زاییده شده است امشب پیغمبر
 این است احمد میان دو شان او علامتی است که در وی موهب است پس متفرق شدند قوم از مجالس خود و حال آنکه
 تعجب میکنند از حدیث یهودی و چون آمدند بناتل خود پرسیدند از ابالی خود و شنیدند که زاییده شده است
 مر عبد الله بن عبد المطلب امشب پسرخ که نام کرده شده است محمد پس آمدند نزد یهودی و گفتند زاییده شده
 در میان ما مولودی گفت بعد از خبر دادن من بپیش ایشان گفت پسر مرا بسوی بلویس ببردند او را نزد آمنه
 و بیرون آورد آنحضرت را پس دید یهودی علامت او در پشت مبارک او میبوسش افتاد پس با قاف آمد گفتند چه

۲۰

ترا دای تو گفت رفت نبوت بنی اسرائیل و بیرون آمد کتاب از دست ایشان و این مولودی باست که می کشند
 ایشان را و هلاک میکند اجبار ایشان را باقتد عرب نبوت را شاد باشید ای معشر قریش و آگاه باشید بخدا سوگند
 فلبه و سلطوت شود مرثا را که بر آید از مشرق بسوی مغرب هر آن در اینجا کایت را تمة الیت که باید در ذکر اولاد
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و انبا پیر بره روایت است که آمد آنحضرت بیت دارس را و فرمود بیرون آید
 بسوی من آنرا که دانا تر است میان شما پس آوردند عبد الله بن سوری را پس خلوت کردادی رسول خدا صلی الله علیه
 و آله و سلم فرمود که سوگند میدهم ترا بدین تو و به غمشتی که داده است بنی اسرائیل را و خوراینده است ایشان را من
 سلوی و سایه کرده ایشان را انجام که من رسول خدا ام گفت اللهم نعم من قوم من همه شناسند آنچه من شناسم و
 تو و لغت تو بین مسطور است در تورات و لیکن انیقونم حسد میکند ترا و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 پس چه چیز از میدارد ترا که ایمان نمی آری و مسلمان نمی شوی گفت ناخوش میدارم خلاف قوم خود را بعد و هم
 که متابعت کنند ترا و اسلام آرند من نیز مسلمان شوم و از طلحه بن عبد الله رضی الله عنه روایت است که
 حاضر شدم سوق بصری را که از بلاد شام است ناگاه دیدم راهبی را در صومعه اش یگونی بر سید اهل سما
 آیا هست در میان شما احدی از اهل حرم گفت طلحه من از ایشانم گفت آیا با هر شده است بکه او گفتم گیت
 احمد گفت ابن عبد المطلب ابن ابام است که بیرون می آید وی در آن دی آخر انبیاست و مخرج او از حرم است
 و مهاجرتی خزانار و سنگستان دشوره زمین شرب گفت طلحه پس او خدا و در دل من قول راهب بر آمد و قدم
 آوردم بکه و پرسیدم ای ایچ حادثه ساخته شده گفت نعم محمد بن عبد الله این دعوی نبوت کرده است متابعت کرد
 او را این ابی قحافه پس آمدم بر ابوبکر و خبر دادم را او با قبول راهب گفت متابعت کرده تو اینم در آن گفت نعم پس
 بر ابوبکر طلحه را نزد آنحضرت و متابعت کرد از جبرین مظم آمده که گفت که هنگامیکه فرستاد خستالی پیغمبر خود را
 و هو را شد امر او بکه و بیرون آمد من بجانب شام و چون بصری رسیدم جامع از انصاری آمدند و گفتند ما از
 مری تو گفتیم نعم گفت پس سیاسی صورت این شخص آکه دعوی پیغمبری کرده است در میان شما گفتیم می شناس
 پس گرفتند دست مرا پس آوردند مرا در دیری که ایشان را بود روی صورتها مثل گفتند نظر کن ابامی بینی
 صورتها صورت این پیغمبر را که پیدا شده است در میان شما پس نگاه کردم و ندیدم صورت او را درین صورتها
 پس آوردند مرا در دیری بزرگتر از آن و در دیگر صورتها مثل اندیشتر از دیر خست پس گفتند نگاه کن ابامی
 بینی صورت مبارک او را در میان پس نگاه کردم ناگاه دیدم صورت و صفت آنحضرت را صلی الله علیه و آله

و سلم و صورت و صفت ابو بکر را رضی الله عنه و وی گرفته است زانوهای آنحضرت را گفتند شامتی صفت او را
 گفتم نعم پس گفتم خبر ندیم ایشان را تا بدانم که چه میگویند پس بیان کردند ایشان صفت آنحضرت را پس گفتم گوای
 میدهم که او است گفتندی شناسی اینکس اگر زانوی مبارک او گرفته است گفتم نعم گوای میدهم که این
 یار اوست و خلیفه اوست بعد از وی گفتم می ترسم که بکشند او را تو پیش گفتند و الله نمی تواند کشت او را و الله وی
 پیغمبر آخر زمان است غالب میگردد و از او را خدا تعالی بر همه صلی الله علیه و آله و سلم و از صفیه بنت میمون خطاب بودی
 که از اموات المؤمنین است آمد که گفت چون قدم آورد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نزول کرد و تقیارت رفت
 من میمون بن الخطاب و هم من ابو بکر بن الخطاب و آنحضرت نگاه در تاریکی شب باز نیامد تا در آمد وقت شام شب
 چون نهنزل آمدند دیدم ایشان را که بتقل و کسل و غم و اندوه که بالاتر از آن تصور نباشد و آمده در خانه افتادند و من
 صوبت بین ولاد بودم نزد ایشان پس عبادت با لوفه پیش ایشان رفتم چندان در زیر بار غم و اندوه شکسته شده و
 محزون بودم که ایشان را وضعت و طاقت آن نشد که التفات به جانب من تو اند کرد و در شناسی اینحال غم من باز پر
 من پرسید اهو هو لانا این مرد همان پیغمبر آخر الزمان است که نعت وی در تورات خوانده ایم پس بعد ما با هم میگویند نعم و الله
 هو هو آری او اوست گفت بیقین میدانی که او است گفت نعم و الله بیقین میدانم که او است گفت در نفس خویش
 بوی چه میبایی بجهت با عداوت گفت عداوت و استنارتند ام در عداوت با وی گوشم پس هر دو شقی از لی بعد از
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و گرفتار وبال و نکال ابدی گشته خود با آمدن ملک و بعضی ازین اشقیاء علی
 نفاق را وسیله مع ظلم دنیاوی و منات حیانت حیات فانی ساخته بر که اسفل فرود رفتند و بعضی دیگر از
 علماء و ارباب بود که سابقه رحمت انلی بر خاصیه اقبال ایشان حرف سعادت نگاشته بودند بدین اسلام بیادرت
 نموده امر از دولت و سعادت نمودند چنانکه عبدالله بن سلام و امثال وی رضی الله عنهم و فریق که جز عالم کفر و
 تمجیل بسیار داشت و صفت آنحضرت را ایشان غالب بود و همیشه بر آن بود و چون روز احد شد گفت ای پیشتر
 بود و بخدا شامیدانید که نصر هر بر شما حق است در یابید این سعادت را گفتند هر روز نسبت است گفت هیچ نسبت نیست پس
 گرفت سلاح خود را و بر آمد ایمان آورد و شهید شد و وصیت کرد که اگر کشته شوم امروز هم اول من بر آسمان است بکنند هر چه
 خواهد دید هر که خواهد پس کشته شدی رضی الله عنه و قبض کرد آنحضرت اموال او را و بود خانه صدقات آنحضرت
 از آن اموال صلی الله علیه و آله و سلم و قصه سلمان فارسی رضی الله عنه در طلب آنحضرت بشنیدن اخبار نبوت تا سیصد
 سال بروایت دیگر بیشتر از آن دیدن رو مقصود مشهور است و اخبار دیگر بسیار است و منها العذار یکنی و الله المستعان

باب پنجم در ذکر فضائل وی صلی الله علیه و آله و سلم که مشترک اند میان شیعیان و ائمه و صلوات الله علیه و سلامه پس عمل آنحضرت در بنا بیت المقدی تو و کامل تر از فعل ابراهیم باشد و اما آنچه داده شده است موسی علیه السلام اگر داندین عصا را مار غیر ناطق داده شده است سیدنا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم دانند آن از نوادگان و نالیدن عربی که در مسجد بود از فراق آنحضرت چنانکه قصه آن در باب معجزات بیاید و امام خراسانی تفسیر خود آورده است که روزی ابو جهم لعین خواست که سنگی بر آنحضرت بیندازد و خسته گرداند پس دید بر هر دو بازوی آنحضرت دو اردو دگر بخت از ترس او داده شده است موسی علیه السلام را بدینصفا و روشنائی آن که می پوشید بر او آنحضرت تمام از فرق تا قدم همه نور بود که دیده خبرت در مجال با کمال وی خیره میشد مثل ماه و اقیانیا بان روشن بود و اگر نقاب بشریت پوشیده بودی بچکس با مجال نظر او دراک حسن او ممکن نبود و همیشه جوهری نوری بود که انتقال کرد از اصلاب آبا و ارحام امهات از زمین آدم تا انتقال بصلب عبد الله و محمد آینه سلام علیه امین قائده و معاده بن النعمان که از صحابه کرام است شبی نماز عشا همراه آنحضرت گذار و شب بر و باران بود و تاریک بود پس آنحضرت شاخ فرما بدست وی داد فرمود هر این را روشن بگیر و انداز پیش پس نوره گرد چون در خامی در خانه می بینی در کوکب سیاهی را بزین آنرا بیرون کن و او ابو نعیم و در صحیح بخاری و کتب دیگر مذکور است که عباد بن بشر و السید بن حضیر که در شب تاریک در ملازمت برآمدند و در دست هر یک عصای بود پس روشن گشت عصای که در دست یکی از آن دو کس بود در روشنائی آن راه رفتند و چون جدا شدند از یکدیگر عصای که در دست دیگری بود روشن گشت و نمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عین نور بود و نور از نهاد شریف اوست و بخاری حدیث صحیح و بیعتی و ابو نعیم از حمزه اسلمی آورده اند که گفت بودیم با آنحضرت در سفری پس متفرق شدیم در شب تاریک پس روشن گشت انگشتان من تا جمع شدند همه در آن روشنائی و پلاک تشییع کبکی و آن روشن بود و نیز در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کبکی را صحابه را بدعوت کردند روشن گشت و روشنائی در خواست کرد که محبت باشد او را پس انگشت شریف میان دو چشم وی زد و از آنجا یاقوت نوری پیدا شد پس عرض کرد آن صحابی و گفت می ترسم که مردم برص خیال نکنند چنانکه در قصه موسی علیه السلام نیز آمده یاقوت بیضار من غیر سو پس نقل کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا باز یاقوتی این حدیث اول لیل اندر آنوقت آنحضرت و سرایت نورانیت وی بنیادمان در گاه بمانند عصا و باز یاقوت ایشان چه جامی ذات و اعضای ایشان نور علی نور بودی الله نوره من یثار و اما سگافته شدن دریا برای موسی علیه السلام سگافتن آنحضرت

در ذکر فضائل وی صلی الله علیه و آله و سلم که مشترک اند میان شیعیان و ائمه و صلوات الله علیه و سلامه

قرار عظیم تر از آنست که آن تصرف است در عالم ارض و این تصرف است در عالم سما و الفرق بینها واضح و در
 رعایت آینه است که در میان زمین و آسمان دریای است که اگر از کون خواستد دریای زمین نسبت بوسی حکم
 یک قطره دانه یا نسبت بحر محیط دبرین تقدیر آن دریا متعلق شد برای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که گذشت
 از آن در شب معراج و این عظیم است از انقلاق بحر برای موسی علیه السلام اما اجابت دعا موسی در پاک
 فرعون اجابت دعوت آنحضرت لا تعد ولا تحصى است و آنچه داده شده است موسی علیه السلام از تمیز باران و جزو باران
 چشمها از سنگ داده شده است آنحضرت اینها را آب از آنگشتان وی و این المنع و اکملت از آن چه جز از من
 ارض است که بیرون می آید از آن نیایح بخلاف بر آمدن چشمها از گوشت و پوست و اما آنچه فرمود حق تعالی و کلمه
 موسی کلیم داده شده است سیدنا مثل آن در شب اسرا و داده بر آن از قرب و نو و نیز مقام مناجات مرا
 را فوق سموات علی سدره المنتهی است که نهایت علوم خلق تا آنجا است و مقام مناجات در موسی را طور سنا
 و مقام مناجات محمد سموات علا و اما آنچه داده شده است بارون علیه السلام از فصاحت لسان چنانکه آمده
 و امی بارون هو اصح منی لسان داده شده است سیدنا از فصاحت و بلاغت تا بجای که نیست تصور زیاد
 بر آن بلکه مانند آن بود فصاحت بارون غایت او و عبرانی و زبان عربی اخص است از عبرانی و نیز موسی
 اخص منی گفت نه مطلق و بود و زبان موسی علیه السلام کلتی چنانکه قصه آن مشهور است و اما آنچه داده شده
 است یوسف علیه السلام از شطرنج داده شده است سیدنا تمام حسن و عمل آن و کسیکه تامل کند در چیزی
 که منقول است در جایه شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم در یاد که تفصیل حسن و جمال که در صورت با کمال
 وی سنجست در هیچ انسانی نبوده و نخواهد بود یوسف علیه السلام را یک حسن و جمال و صباحت و لعان و جود
 که دیگر از انبیا این ملاحظت و جمال که در صورت و شکل شریف وی بود هیچ چنانی نبود صلی الله علیه و آله و سلم
 قدر حسنه و جمال و آنچه داده شد یوسف علیه السلام از تعبیر رویا و تاویل منام مجموع آنچه منقول و معلوم است
 از آن سه چیز است یکی در روایت کواکب و شمس و قمر و سجده کنند بر او و دوم در روای صا حبی السجین بیوم
 روای می ملک ما از حضرت سیدنا صلی الله علیه و آله و سلم چندانست که از عدد و مصر خارجست و کسیکه تصنیح
 کند اخبار را و قبیح نماید آثار را بیا بد از آن اعجب عجائب و سرانجام است که مذکور شود بعضی از آن در مجلس و اما
 آنچه داده شده است و داد علیه السلام از تلبین حدید که چون مسح میکرد و این هم میشد و چوب خشک نمیشد در دست
 وی و برگ دار میشد و مسح کرد آنحضرت شاة ام معبد را که کرکین و لاغز و ترار و خشک شده بماند بود و نرم

گشت پستانهای وی در یزان شد از وی شیر زیاده از مجرای عادت درین دو صورت نیز نرم ساختن چنبری سخت است و اگر نرم کرده شد معید برای داود علیه السلام نرم کرده شد سنگ سخت برای آنحضرت حافظ ابو نعیم روایت کرده است که چون آمد آنحضرت غار را مثل گردانید مبارک خود را بسوی سنگ پنهان کند شخص خدا پس نرم کرد خدا تعالی سنگ را تا در آورد سر خود را در سنگ استرداچ کرد سنگ سخت پس نرم شد برای می اثر کرد باز وی شریف وی مان گشت صخره بیت المقدس مثل خمیر پس بر بست بدان ابر خود را و تسبیح کرد جبال با داود تسبیح کرد سنگ در دست شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم و اما آنچه داده شد سلیمان علیه السلام از کلام طیر و تسخیر شیاطین بیج و ملکی که داده نشد بعد وی بیج احدی را داده شد سلیمان علیه السلام از کلام طیر و تسخیر شیاطین بیج و ملکی که داده نشد بعد وی بیج احدی را داده شد سیدنا و سلطان ماحصلی الله علیه و آله و سلم مانند آن و نزادت بران اما کلام طیر که فرمود او اینا منطق الطیر سخن کرد با آنحضرت سنگ و تسبیح کرد بر دست وی معنی که جاد است و این اعلی و اغرب است از کلام طیر و کلام کرد با وی ذراع شاة مسمومه و کلام کرد آهوه شکایت کرد با وی بعیر خاکه و باب معجزات بیاید و روایت کرده شده است که طائری آمده و گرد سر مبارک گردید و سخنی گفت فرمود که درونک ساخته است کسی از شما این طائر را بجهت بیهوشی نماید باز گرد اند بسوی وی بجهت های احدی قصه کلام زیب آنحضرت مشهور است که تاریخ واقعه است غدو با شهر و راهها شهر می برد تحت سلیمان با هر جا که میخواست انا قطار ارض و آنحضرت را براق داده شد که صیرغ تر بود از بیج او بلکه تیر تر از برق خالفت و در او از فرش بسوی عرش در یک ساعت و مسوگر دانیده شد برای سلیمان علیه السلام زمین تا بر داد او را از ارض چو پیغمبر با پیچیده شده و گرد آورده شده برای او زمین تا دید مشارق ارض و مغاربها از او فرق است میان کسیکه سعی کند بسوی ارض کسیکه سعی کند بسوی وی ارض اما تسخیر شیاطین در حدیث صحیح آمده که پیش آمد شیطان آنحضرت را در نماز پس قدرت داد حق تعالی او را بر وی و خواست که بر بند او را بستونی از ستونهای مسجد تا بازی کند بوی طفلان کوچک و تیر جن مسوگر دانیده شدند برای سلیمان و ایمان آوردند با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس سلیمان استخدام کرد مین را و آنحضرت استسلا اگر دایشان را و اما شمار کردن جن الجن و طیر و از جنود سلیمان چنانکه فرمود و مستر سلیمان منبوه من الجن آنحضرت را ملائکه تا بر سر کل و یکایکل بنود شدند و عدد طیر از جنود سلیمان عجیب تر است قصه کبوتر خار که در ساعت آمد آشیانه ساخت و بیضه نهاد و گشت او را از اعدای دین مستصود از چند حمایت و قایت است تحقیق حاصل شد باسان ترین طریق و ما عطای

سلیمان ملک را که نزد بعدوی کسی را سیدنا مخیر گردانیده شد میان آنکه با شاه بود یا بنده و اختیار کرد و بندگی را که کلی عظیم است که زوال نیست مرآت او میسر نشد کسی ابدا در حضرت وی این چنین مکی صلی الله علیه و آله و سلم را آنچه داد و شد عیسی علیه السلام از ابراهیم و ابرص و ایحای موتی داده شده است سیدنا محمد صلی الله علیه و آله و سلم که در دیده چشم او قفاوه را که میرون افتاد و بود پس گشت بهتر از آنکه بیشتر بود روایت کرده شده است که امرارة معاذ بن افرار برص داشت پس شکایت آن نزد آنحضرت آورد پس آنحضرت مسح کرد بر آن بچوبی که در دست داشت و در کرد معتقالی برص را از وی نقل کرد این اور سوا هب لدینه از امام فخر رازی و بیعتی در دلائل النبوة قصه مرد آورده که گفت بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایمان می آورم اگر زنده گردانی برای من دختر را که مرده است پس آنحضرت بر قبر او با ستاد و نذاکر و یا غلانی پس از قبر او از برآمد لیک و سعد که با رسول الله الحدیث و ایحای موتی از آنحضرت متعذر واقع شده چنانکه در باب معجزات بیاید و تیر تیسع حجر و حصاة بر کف دست شریف و سلام کردن حجر و نالیدن خراج از ذوق وی اتم و المنع است از تکلم موتی و اما دانستن عیسی علیه السلام آنچه میخوردند قوم وی بودند میگردند و بیوت از حضرت سیدنا صلی الله علیه و آله و سلم زیاده از حد حصه و حصا واقعه شده و اما برداشتن عیسی آسمان آنحضرت را در شب معراج بالا ترازان بجای بردند که هیچ کس این نزد مخصوص ساختند بجز در جات و سماع ساجات و خلوت خلیفه قدس بانواع مشاهدات و کرامات الحاصل هر چه تا ما بنیاد و رسل صلوات الله علیهم اجمعین از فضائل و کمالات و معجزات بود همه در ذات شریف وی موجود بود شمع خوبی و شکل و شمایل حرکات و سکنت ها آنچه خوانان همه دارند تو تنها داری به صلی الله علیه و آله و سلم و علی آله و اصحابه قدر حسنه و جلال و حسب فضله و کماله و جوده و ذواله و وصل این فضائل و معجزات بود که شکر است بیان انبیا و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و اما فضائل و معجزات دیگر که مخصوص آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که آنرا خصائص فی صلی الله علیه و آله و سلم خوانند بسیار است و خارج از حد و عدد و حصر و لیکن آنچه ظاهر هر بود در قید و ضبط علی و محصور است مذکور میشود و در خصائص آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دو قسم است یکی از قبیل احکام شرع دیگر قسم صفات و احوال معجزات و بعضی گفته اند که در حکم و احکام و بخت کردن از ان بیقائده است و متعلق نیست بدان مکی الا ان آن امر است که گذشت و منزه است که فائده بران تشریح است اول علم بحال شریف وی و تحقیق آن سعادت نیست که نوعی در کمالات است و عظیمتر و مهیتر آنکه تحقیق اتباع اقتدار و قوت است بران کادانسته شود و عمل کرده شود بران با این قسم یا چهار قسم کرده اند اول آنچه مخصوصیت بوسی صلی الله علیه و آله و سلم از واجبات و حکمت دران زیاده قرب و جفا

و

زیرا که تقرب بفرض اکتساب از تقرب بواجب چنانکه سطوق حدیث است و اقوی است در برداشتن بار
 تکلیف و تعظیم اجرائ آن و ما از هر قسم شالی چند آوردیم و استیغای آنرا کتب قوم حواله کردیم ذکر باقی التوکل
 چنانکه در جوب نماز ضعیف بقول و ثواب خلاف آنست اگر چه در حدیث آمده است امرت بر کعبه الضعیفی و لیکن
 تحقیق آنست که سنت موکده است و امر اجمالی نیست و در ادیان نمازی است که بعد از برآمدن صبح و برآمدن
 آفتاب گذارند که آنرا دم نماز اشراق گویند و صلوة الضعیفی نماز چاشت گویند و قول عائشه ثابت سون صلی الله
 علیه و آله وسلم تسبیح سبح الضعیفی محمول برین نماز است و چنانکه نماز وتر و رکعت الفجر چنانکه حاکم در مستدرک آورده
 در حدیث احمد و طبرانی نیز آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم سه چیز بر من فریضه است و شما
 تطوع و ترور کعبین فجر و رکعتین ضعیفی و قول باخصاص تر بر قول امام شافعی است نزد امام ابوحنیفه بر جهت
 و چنانکه نماز تجمد بر آنحضرت فرض بود و بعضی گفته اند که بر امت نیز فرض بود پس دانسته شد از ایشان و بعضی
 از علمای شافعی گفته اند که آنحضرت روی صلی الله علیه و آله وسلم نیز بر دانسته شد چنانکه مسواک و در حدیث آمده است
 که آنحضرت مهور بود و هنوز در هر نماز و چون شاق آمد امر کرده شد مسواک بر هر نماز و احادیث دیگر نیز در شان
 مسواک آمده که دلالت آنها بر وجوب قطعی نیست قسم ثانی خصائص آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حرمت
 یعنی احکامی که بروی صلی الله علیه و آله وسلم حرام است نه بر غیر روی چنانکه تحریم زکوة بروی صلی الله علیه و آله
 وسلم و همچنین تحریم صدقه بر قول صحیح مشهور منصوص بقول روی صلی الله علیه و آله وسلم لا تأکل بالصدقة
 رواه مسلم و ظاهر آنست که امتناع از اکل از جهت حرمت باشد و بعضی گویند که از امتناع اکل تحریم لازم نمی آید
 پس آنکه از امتناع اکل از جهت تمیز باشد نه از جهت حرمت بهر حال امتناع از اکل صدقه از خصائص است
 تحریم او تمیزها و چنانکه تحریم زکوة بر آل و موالی آنحضرت چنانکه در حق مقرر شده است فائده و از امام ابوحنیفه
 اباحت آن مرویست در زمان روی و چنانکه اکل چیزیکه رایحه کرهیه داده شد سیر و بیاز چنانکه در احادیث آمده است
 و چنانکه تحریم کتاب و شعر و قول تحریم بر تقدیری بیجه است که میدانست کتابت و شعر او تحقیق آنست که در حدیث
 از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نیاید بکلم طبع و جلت و تحقیق این حدیثیه صلح حدیثه بیاید انشاء الله تعالی
 و چنانکه بر کشیدن سلاح بعد از پوشیدن پیش از قتال و چنانکه تحریم نکاح کتابیه زیرا که از اوج روی همانگونه
 اند و زوجی است اویندر بهشت و روی صلی الله علیه و آله وسلم اخرا شرف است از آنکه بعد از نطفه یک
 خود را در رحم کافره و چنانکه تحریم نکاح امه مسلم و اما تسری بامه جائز است با اتفاق قسم ثالث آنچه مخصوص

که واقعه است اجبار و بیشتر بود شریف و می درکت سابقه چنانکه گذشت و از آنجمله آنست که واقع نشدند
 در نسبت بسبب می تا آدم علیه السلام سفاح یعنی زنا چنانکه در عهد جاویدت عادت بود و ذکر آن در باب اول
 شریف بیاید انشاء الله تعالی و از آنجمله آنست که برگزیده شد از بهترین مردن بنی آدم قرنا قونا و بیرون آوردند
 او را از بهترین بهترین جنات چنانکه در حدیث آمده است که خدا تعالی برگزیده کنانه را از اولاد اسمعیل علیه السلام
 و برگزیده قریش را از کنانه و برگزیده بنی هاشم را از قریش و برگزیده از بنی هاشم پس می برگزیده ترین برگزیدگان و
 بهترین بهترین و بهترین بهترین باشد صلی الله علیه و آله و سلم و در وقت ولادت شریف تباران همه سرگون
 افتادند و چون اشعار خوانند و بر آواز شکم آه غمخون لطیف بجزکت و ناف بریده و در وقت ولادت ساجد و باغ
 نظر بجا شب آسمان داشته و انگشت شهادت بر داشته و دیده او را که نوری از او برآمده که روشن شد بان گوشه ها
 شام و صبحید مدوی بخیابانیدن ملائکه و تکلم کرد و در عهد نوشته اند او را که سخن میکرد بوی قمر در عهد و صل میکرد
 بر جانب که اشارت میکرد و از آنجمله سایه کردن ابراست مرا آنحضرت را در گرمی آفتاب این همیشه نبود بلکه در
 اوقات متعده واقع شده نخت در زمان صغر که همراه خود ابو طالب بسفر برآمده و بجز او را صاحب اهدا بشناخت
 و لهذا سایه ناداشتن در خصایص جدا ذکر کرده اند و از آنجمله شوق صدر شریف است چنانکه در صحاح آمده و در
 آن چهار بار است اول در وقتی که صغیر بود و در بنی سعد دوم در ده سالگی سیوم نزد بعثت چهارم در شب هجرت
 و از آنجمله فشاردن جبرئیل است او را در ابتدا روی و تصرف کردن وجود شریف می این هزار خصایص شمرده اند
 و گفته اند که هیچ یکی از انبیاء نبود و تمام صیقل بیخانی در مواضعش بیاید و از آنجمله آنست که معصالی ذکر کرده است
 هر عضو آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم در قرآن طلب اهدا و در قول خود سترل به الروح الامین علی علیه السلام
 و لسان او را در قول خود فانا نایسره ناه بلسانک و ابر ما یطس عن الهوا و لیسر او را در ما نزع البصر و ما طعی و وجه
 او را در قدری لعلت جهک فی السمار و خلق او را در ولا یجمل بیک مخلوله الی حقیقت صدر و ظهر او را در الم
 نشرح لک صدک و وضعنا عنک و نذک الذی القطن ظهرک این لالت دارد بر کمال محبت و عنایت
 حق جل و علی و او را این مسکین گاه در وقت خواندن اللهم صلی علی روح محمد فی الارواح و علی سید محمد فی الاله
 و هر یک عضو شریف را جدا جدا ذکر میکند و درود میفرستد و بعد از این عمل موافق آیات قرآنی اما و از آنجمله
 آنست که حق تعالی نگاهت از اسم خود که محمود است احمد و محمد و سیده کرده نشد پیش از روی باین اسم هیچ
 احدی و حسان بن ثابت در مدح آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفته شعری است که من اسم بعلیه نه

۱۲۴

قذوا لعرش محمد و هذا محمد و بعضی گفته اند که این شعر ابوطالب است که از ذکر انجاری فی التاریخ الصغیر در آن
 است که پروردگار تعالی بخورانید و مینوشانید او را از طعام و شراب بهشت چنانکه در ذکر صوم و حال بیاید
 انشاء الله تعالی و میدید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از پس چنانکه میدید از پیش و میدید در شب تاریکی
 آن چنانکه میدید در روز و شامی روز چنانکه علیه شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم گذشت و اما جمله آنست
 که چون سنگ فرویرفت هر دو پای وی در آن چنانکه در مقام ابراهیم متواتر است و اثر رفیقین آنحضرت
 در سنگ مکه مشهور است و اثر حاضر بعله شریف در مسجد نبی مساویه در مدینه واقعست و بود آب همین آنحضرت
 که شیرین میگردد و این آب شور را و کفایت میکرد طفل شیرخواره را چنانکه در باب علیه گذشت و بعلها را آنحضرت صلی
 علیه و آله و سلم سفید بود و موسی نداشت نه تیره اللون مودار چنانکه از مردم میباشد و بعضی این را از خصائص
 فشرده اند و در حدیث استسفا آمده است که برداشت وی صلی الله علیه و آله و سلم هر دو دست خود را در ما
 تا دیده میشد بیاض الطین و بعضی گفته اند از بیاض الطین لازم نمی آید که موسی نباشد زیرا که بعد از بر کندن
 موسی مکان آن سفید مییاشد اگر چه آثار موسی باقی میماند و تحقیق آمده است که آنحضرت نتف میگرد
 شعر الطین یا و در بعضی اساویت آمده است که عبدالمذنب اقوم خزاعی گفت گذاردم نماز را با آنحضرت و نظر
 کردم بسوی غفرة الطین و صلی الله علیه و آله و سلم و قتیکه سجده میکرد و گفته اند که غفرة بیاض که خاص
 نباشد مثل رنگ خاک و این لالت دارد بر آنکه آثار شعر گردانیده بود مکان را اخف و الا اگر خالی میبود مطلق
 از آثار شواغف نمی بود اینچنین گفته در مواهب گفته که نعم اینجا اعتقاد باید کرد در حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 آنست که نبود در الطین شریف او را رایحه کریمه که بود لطیف طیب لرایحه چنانکه ثابت شده است در صحیح
 و میرسد آواز آنحضرت و سمع وی تا آنجا که میرسد آواز و سمع غیر وی و خواب میکرد چشم آنحضرت و خواب
 میکرد دل وی صلی الله علیه و آله و سلم رواه البخاری و هر چه نزد وی سخن میکردند می شنیدند و این هم است
 بنا بر عدم نقص وضوی آنحضرت بحواب و بعضی گفته اند که این حکم عدم وضوی بحواب شامل است تمامه انبیا
 علیهم السلام و اینجا اشکال کرده اند که بیچ آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در لیلۃ القدر طلوع بعباب
 در نیافت تا آنکه قضا شد نماز و جوابش آنست که ادراک طلوع و غروب کار چشم است و چون چشم در خواب
 بود در نیافت شد و وی نشد بجهت حکمت در شریعت تضایا بجهت دیگر که خدا و انا تراست بدان و السلام
 و حیازة گرفت آنحضرت را هرگز ندایت که این ما این الی شعبه بخاری حدیث خود در روایتی آمده

تا شام بی محتاج پیغمبری تمیاز نگردد بدین روایت این از خصایص نباشد و تا نید میکند این را روایت بخاری در صحیح که شتاب از شیطان است و گنجد بدن مبارک وی نمی نشست و پیش از جامه وی نمی افکند و استلام نکرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هرگز و همچنین اینبار دیگر رواه الطبرانی و آورده است که آن نیز از شیطان است و بعضی از علما انزال را تجویز کردند که شاید بجهت غلبه باده می شده باشد نه خواب شیطانی و در موضع دیگر که تحقیق این کرده شده است و بود عرق وی خوشبو تر از مشک حد باب علیه احادیث بدین نقل کرده شد است و نمی افتاد آن حضرت را سایه بر زمین که محل کثافت و نجاست است و دیده نشد بود سایه آفتاب و اینچنین است عبارت علی و عجب ازین عزیزان که ذکر پرچم کرده اند و در حدیث طویل عاینگ خواندن آن بعد از نماز شب آمده است و بعضی مشایخ بیان سنت و فرض فخر خوانند در خواسته است آنحضرت از خدا که در جمیع اعضا و جهات نور بچشد و در آن زمان گفته و اجلی نور او چون آنحضرت عین نور باشد نور را سایه نباشد و چون میگردد با دراز قاستان دراز تر می شود از ایشان و نمی نشست گنجد جامه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ذکرها لغز الرازی پس اندام بطریق اولی نمی نشسته باشد و نمی گزید و نمی کید خون او را پسته و ایضا میگردد پیش اینچنین است عبارت قوم و مراد عدم وجود قلمت و آنکه در بعضی احادیث و اقشده که کان بعلی توبه مراد بدان حقیقت نیست که اقا و اولاد از جمله خصائص آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم انقطاع کاهنان است نزد بعثت وی و مراد است آسمان از اشتراق سمع در می شهب گفت این جاس صبی الله صفا محبوب ساخته نمیشدند شیاطین از آسمان با سی و می آمدند در آسمانها و می آوردند چیزهای آنجا را و القا میکردند بر کاهنان که قومی بودند از ارواح ایشان با ارواح جنسیه از جن مناسبتی و علاقه روحانی بود و باین علاقه کسب میکردند علوم را از ایشان و می افزودند در زخمها بر این از پیش خود چنانکه حضرات امیرا صلوات الله و سلامه علیه هم همین مناسبت با ارواح طیبه از ملائکه بود و باین مناسبت مورد وحی و اخبار صادق می گشتند و چون متولد شد آنحضرت سید السادات محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ممنوع شد نزد باز داشته شدند از خروج و دلوح سموات و گفته اند که بتولد عیسی علیه السلام ممنوع گشتند از سه آسمان و بتولد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از تمام آسمانها و هر که قصد کند که با آسمان برآید و اشتراق سمع کند و میگردد شود و شتاب که شعله از نار است و هرگز خطا نمیکند بعضی را میکشد و بعضی را روی میسوزد و بعضی را فاسد و تباه میگرداند و بعضی را او فاسد میگرداند عقل را فاسد و پس میگردد و خول که گمراه میکند مردم با صوابان و اینها هر نوعی است

زمان بعثت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و ذکر کرده است هیچ کی پیش از زمان وی ظاهر نشد مگر در
 ابتدای امر وی صلی الله علیه وآله وسلم و این اساس نبوت و بنیاد کار وی بود و پیغمبر گفت پرسیدم زهر را
 یا انداخته می شد نجوم در جاهلیت گفت نعم و لیکن تعلیل و تشدید کرده شد امر آن در وقت بعثت محمد صلی الله
 علیه وآله وسلم و این قیسه گفته که رجم بود پیش از بعثت آنحضرت و لیکن بعد از بعثت وی شدت کرده شد در
 حراست و بعضی گفته اند که ستاره می آمد و دوری کرده میشد آن شیاطین لیکن باز عود کرده میشد بجای خود
 ذکر و آنچه از آنجمله آنست که آورده شد او را براق و شب سراسر بارین و بجام و گفته اند انبیا سوار شدند در این
 پشت از اینجا معلوم میشود که انبیا را تیر براق بود و روایت هم برین است و لیکن همین براق بود که نزد سرور انبیا
 صلی الله علیه وآله وسلم آورد دنیا هر کی را براقی بود بر اندازه شان و قدر مرتبه او و ظاهر حدیث که در معراج
 آورده که چون براق تندی و سرکشی کرد گفت جبرئیل به براق آهسته باش که هیچکس سوار نشد بر تو مانند محمد مصطفی
 صلی الله علیه وآله وسلم ناظر در قول اول است و اندر علم و شباشب برده شد آنحضرت را از مسجد حرام مسجد
 اقصی و بر آورده شد بجل اعلی و نموده شد بوسی آیات کبری و نگاه داشته شد از نظر با سومی حتی ما زانغ البصر
 و باطنی و حاضر گردانیده شد بر برای وی انبیا و امامت گردانیدند از او مطلق گردانیدند او را بر پشت و
 دوزخ و برد بجای که علم هیچکس آن نرسد و دید پروردگار تعالی و تقدس و بچشم چنانکه در ذکر معراج بیاید انبیا
 تعالی و معراج کرد حق سبحانه او را میان کلام و روایت و مشرف گردانید او را درین عالم برویت جمال خویش و
 هیچ ملک و نبی و ولی را این فضیلت میسر نشده و از آنجمله آنست که ملائکه میر سیکرند با آنحضرت آنجا که سیر کرد
 و نشی میگردند پیش پشت مبارک وی چنانکه صحابه را میفرمودند که پیش روید پس ابرای ملائکه بگذارید و فعال
 گردند همراه وی چنانکه در غزوه بدر و حنین و قرآن عظیم بدان ناطق است و از آنجمله آنست که داده شد او را کتاب
 عزیز و حال آنکه ای بود و هیچ چیز خوانده و نوشته مشغول نشده بدارت و نه در آمده بکتاب و از اینجا معلوم
 میشود که ایت مخصوص بنات وی صلی الله علیه وآله وسلم که منظر خاص حضرت الوهیت است و هیچ سببی
 و آلتی محتاج نه از آنجمله آنست که نگاه داشته شد کتاب وی از تبدیل و تحریف و هر چند نسخی گردند بسیاری
 از طاعده و معطله و قراط در تغیر و تبدیل وی راه نیافتند آن قادر نشدند بر اطعام و نوزوی و تغیه کلمات
 کلمات وی و تشکیک در حرفی از حرف وی با وجود توفیر و داعی طاعده و پیروی نصاری بر تغیر و تبدیل
 و ابطال و انهدام وی قال الله تعالی لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید و

این کتاب عزیز مشتمل است بر آن هیچ کتب و جامعت اخبار قرون سالقه و احوال اعمم ماضیه و شریع
 و احکام و اگر نشان آنها پیدا نیست و نمیدانند از آن مگر یکی و وی از اخبار اهل کتاب که قطع کند عمر خود را در تعلیم
 و تعلم آن با این همه ایجاز و اختصار و تمام کلام در صفات این کتاب عزیز در سبجات بیاید انشاء الله تعالی
 و آسان گردانید حفظ او را برای هر که خواهد و استهای دیگر یادینداشت که یکی از ایشان کتاب خود را چه جا
 جم غفیر با وجود مرور قرون و نشین بر ایشان و قرآن میسر و آسان است در اطفال و علمای زار در مدت قلیل
 و منزل گردانیده شد بر سبب اعرف بهمت تسهیل تسیر و تشرف و ترجم و تفضل و تحقیق سبب حرف در شرح
 شکات کرده شده است و قرآن مجزه و آیتی است باقی که معدوم نگردد تا روز قیامت بلکه تا ابد بشتیان
 آنرا در پشت بخوانند و بدان ترقی در درجات کنند کما جار فی الحدیث رتل و ارتق و سبجات اینها مقرر من
 شد و باقی نماند از آنها جز خیر و پروردگار تعالی خود مشکفل شده است حفظ و حر است او را و همین است سبب
 در سلامت وی از تحریف و تبدیل و زیاده و نقصان چنانکه فرمود انما نحن نزلنا الذکر و انما نحن نخطون و حفظ
 توریث و انجیل را بر انبیا و اجمار گذاشت لا یرم راه یافت بان تحریف و تبدیل و توفیق دادن صحابه را جمیع
 کردن در مصحف از اسباب آن بود یعنی چون حق تعالی خواست که محفوظ دارد برگماشت صحابه را پس گفته شود
 که چون خدا حافظ آن بود احتیاج جمیع آن در صحایف چه داشت و بعضی از شافیه گفته اند که در اینجا دلیل
 قویست بر بودن بسمله جزو هر سورت از جهت اثبات آن در قرآن و الا لازم آید زیاده پس گمان نقصان نیز
 شود و جوابش آنست که نوشتن بسمله بر سر هر سوره با جماع صحابه است و بسمله منزله است برای فصل میان
 سوره چنانکه بعضی مسافرن کتاب سوره و عدد آیات را نیز تجویز کردند و این داخل تفسیر نیست که موجب شبهه
 گردد و گردانیدن قرآن مجز میان بیان کلام ناس نیز از برای حفظ اوست تا اگر چیزی زیاده و نقصان
 کند متغیر گردد و نظم او و همه کس دانند که اینکلام و این کلمه از قرآن نیست و برگماشتن مردم بر یاد گرفتن آن
 دیدار است بدان تا همیشه جماع را بران داشته که یاد بگیرند و بخوانند نیز از اسباب حفظ است تا اگر شیخی سبب
 عظیم و یک حرف یا یک نقطه تغییر دهد اطفال و صبیان همه تخطیه و تغلیط او کنند اینهمه از اسباب حفظ الهی است
 در قرآن را بحق تعالی مخصوص گردانید آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بجا توحه و آیه الکرسی و آمن ای رسول
 اگر گنجه که تحت عرش است ندانم هیچ یکی از غیر آنرا مثل آن و از انجمله آنست که داده شده آنحضرت را صلی
 علیه و آله و سلم مفاتیح قرآن و سپرده شد بوسی و ظاهرش آنست که قرآن ملوک نامند و مردم همه بدست

صاحب اقتاد و باطنش آنکه مراد خزان اجناس عالم است که در کف اقتاد وی سپرد و قوت تربیت ظاهر
 و باطن همه بوی داد چنانکه مفاصیح غیب در دست علم الهی و نینداند آنرا مگر وی مفاصیح خزان زندیق نسبت
 آن در دست این سید کریم نهادند قوله صلی الله علیه و آله وسلم انما انا قاسم و المعطی هو الله و از انجا آنست
 که آنحضرت مبعوث است بکافه ناس و وی رسول الثقلین است و مبعوث است بجن فانس در اینجا مبعوث است
 نیست و بعضی بلائکه نیز گفته اند و بعضی تمامه اجزای عالم گفته و لهذا شهادت میدادند بر رسالت وی صلی الله
 علیه و آله و سلم و سلام میدادند بروی اشجار و اعمار تا آنکه مراد اینجا ایصال فیض وجود وی و اتمام و اکمال
 آن خواهد بود و قدم الکلام فیہ سابقا و در اختصاص بعثت بکافه ناس با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اشکال
 آوردند بوج علیه السلام که بعد از طوفان باقی نماند مگر جماعه که ایمان آورده بودند بوی و جز ایشان کسی
 بروی زمین نماند پس ایشان کافه خلق باشد جواب گفته است شیخ ابن حجر ازین اشکال که این عموم رسالت
 نوح علیه السلام در بعثت نبود بلکه اتفاق افتاد و بحادثه که واقع شد بران منحصر شدند خلق درین جماعه
 پیغمبر اصلی الله علیه و آله و سلم عموم رسالت وی در اصل بعثت و ابتدای آن بود گفت بنده مسکین شکر
 علی طریق الحق و البیقین که مقصود از عموم بعثت آنحضرت بکافه خلق شمول اوست مرا اهل عالم را از شرق
 و غرب و عرب و عجم چنانکه در حدیث جابر آمده رضی الله عنه که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 هر پیغمبر مبعوث می شد بسوی قوم خود خاصه و مبعوث شده ام هر امر و اسود مراد با هر جمعی اند و اسود مراد
 که غالب رنگ ایشان سیاهی و سبزی است در قرآن مجید هم ارسلنا نوحا الی قومه واقع شده و اما
 جماعه قلیل را کافه ناس نتوان گفت اگر چه بعارضه حادثه جز ایشان باقی نمانده باشد گویا مرجع کل
 کلام شیخ همین است و اگر گفته میشود که نوح علیه السلام دعا کرد بر تمامه اهل زمین و هلاک شدند همه جز اهل
 سفینه بدعا نوحی و اگر مبعوث نمی بود وی علیه السلام بسوی ایشان چون هلاک کرده میشدند قال الله
 تعالی و انکما سعدین حتی بعثت رسولا و تحقیق آمده است در حدیث شفاعت که وی اول رسالت بود
 گفته اند ازین اشکال بعضی آنکه تواند بود که دعوت نوح بتوحید رسیده باشد جماعه مردم را از جهت طول مدت
 بقا وی در عالم و نادیده کردن بر شرک و مستحق عذاب شدند شیخ ابن دقیق العبد گفته که جائز است که توحید
 عام باشد در بعضی انبیاء و الترام فروع شریعت عام نباشد زیرا که بعضی قتال کردند غیر قوم خود را بر
 شرک چنانکه سلیمان علیه السلام و بعضی گفته اند که در اثنای مدت نوح غیر وی نیز مبعوث شده باشند نوح

و آنست که ایشان ایمان نیاوردند پس دعا کرد بر هر که ایمان نیارد و چند قوم وی و چه از غیر قوم وی
 اولین جواب حسن است اگر ثابت شود در سال پیغمبر دیگر هندان نوح و منقول نشده و مجرد احتمال کافی
 نیست بعضی گفته اند که معنی خصوصیت حضرت ما را بقای شریعت اوست تا روز قیامت یعنی مسبوث
 است بکافه ناس و تا روز قیامت همچنین خواهد بود نوح و غیر وی در صد و آنند که مسبوث نه شود پیغمبری
 هندان ایشان یا بعد از ایشان و منسوخ شود بعضی شریعت وی که ذاقیل لاپوشیده مانند که این باب
 بعد منسخ شریعت عزای اوست و این خصیصه دیگر است که نبی خاتم انبیاست صلی الله علیه و آله وسلم
 و مقصود در اینجا عموم رسالت است و شمول آن کافه ناس اقتدر و قول بعضی یهود که محمد مسبوث است
 بوی خاصه فاسد است و مناقض است چه هر گاه قبول کردند رسالت او را و صادق دانستند او را چه
 رسول کاذب نبی باشد و او خود دعوی کرده که مسبوث است بکافه ناس پس باید که صادق باشد و مرجح اینک
 بآنست که خبر واحد در مقابل نفس مقبول نیست فافهم و از آنجمله آنست که نصرت داده شد آنحضرت بر عیب
 و ترس در مسافت یکماه و وجه تخصیص یکماه آنست که در بلد وی صلی الله علیه و آله وسلم و بلاد اعدای
 مسافت بیشتر از یکماه نبود و این خصوصیت حاصلت او را علی الاطلاق حتی که اگر تنها باشد بی لشکر نیز
 این رعب حاصل است و اما این خصوصیت اضافه بانبیاست علیهم السلام و اگر بعضی از ملوک و
 سلاطین را باشد آن دیگر است و حقیقت معنی آنست که فتح و نصرت بالفعل او را بر عیب حاصل میباشد
 چنانکه بعد از حرب قتال میباشد و اما آنکه در دلهای رعب ترس ملاحظه و اندیشه باشد عام است در انبیا و
 ملوک و سلاطین هم شاید باشد فافهم و بالبد التوفیق و از آنجمله آنست که او را نماید و تقویت کردند در
 حروب بجنود ملایک و این مرتبه سبکس از پیغمبر از آن بود و این معنی تفصیل بیان غزوات خصوصاً در غزوه بدر معلوم
 گردد و از آنجمله آنست که حلال گردانیده شد خانم برای وی و امت وی صلی الله علیه و آله وسلم و حلال
 گردانیده نشد برای هیچ یکی پیش از وی بعضی را خود اذن در جهاد نبود تا خانم حلال نباشد و بعضی را
 که اذن در جهاد بود حلال نبود اکل آن صحیح میکردند آنرا و آتشی از آسمان پیدا میشد و میسوخت آنرا و این
 علامت قبول بود و حلال گردانیده شد در این امت مرحومه را و این فضیلت و توسع کرمت و تخفیف بیگانه
 و گفته اند که داده شد آنحضرت را آنچه ملائق مشهور و طبیعت است است چه نفوس بالطبع مایل و تلفذند بدان
 و گرفتاری آن بقره و غلبه و تعب و مشقت مقاسات است پس میخواهند که فوت شود ایشانرا تنم و تسخیر

بجایگزین

و از آنجمله آنست که گروانینده شد و او را در امت او را تمام روی زمین مسجد که جائز است نماز در آن مخصوص نیست
 مسجد و بوی شخصی از آن و از آنجمله آنست که گروانینده شد زمین ظهور که مراد بدان تیمم است و در شریعتهای دیگر
 طهارت جز بآب درست نبود و همچنین جائز نبود امتنان دیگر را نماز بر در آنکه مخصوصه که گذشت و کلیسای ایشان
 باشد اینجا همی سوال میماند پس در سفر با که ایشان در صحرا با و بیابانهای گشتند و از کثرت و کلیسای خود
 دوری افتادند چکار میکردند و نماز میکردند یا چیزی دیگر بنامی کردند و میساختند مثل آن از جامه و چوب مثلا
 فائده تصنیف از علما درین باب منعی بایم بزرگ که در مواهب لدنیه گفته که عیسی علیه السلام همیشه سیاحت
 میکرد و در زمین میگذارد نماز هر جا که وقت آن میدادند و لشکر و آنرا از او می و ابن القیسین در فتح الباری
 از ابن عباس مانند حدیث جا بر آورده که نمازی گذارد هیچ کی از انبیاء تا نرسید محراب خود را و درین دو نقل
 ذکر است نیست و با جمله کلام در اینجا خالی از اشکال و اختلال نیست و الله اعلم و بعضی گفته اند که مراد اختصاص
 مجموع جبل ارض مسجد و ظهور است و دیگر آنرا این هر دو نبود و مسجد بودن ظهور و انسخن خلاف مشهور است
 بیان علماست و همچنین آنچه بعضی گفته اند که مراد آنست که جائز نبود ایشانرا نماز خیر در جایی که یقین میدادند
 طهارت آنرا و این است را جائز است در آنجا که یقین نداشتند آنرا نظیر بطا هر حال و الله اعلم و از آنجمله
 آنست که سجرات آنحضرت اکثر و فراست از سجرات سایر انبیاء علیهم السلام و همین قرآن عظیم که مجموع آن
 مجزوه است و اقل آنچه واقع شود بدان اسمها که تشریح صورتیست از وی که لنا اعطینا کالکونیا ایتی که تعظیفا
 باشد پس باید نگریست که بچه حد از کثرت میرسد و این بیانی شایسته است که در آنجا بجزایات ذکر کرده شود و از آنجمله
 آنست که وی صلی الله علیه و آله و سلم خاتم الانبیا و المرسلین است و بعد از وی هیچ پیغمبری نخواهد بود و قرآن مجید
 بیان ناطق است و در حدیث آمده است که قصه و داستان من داستان انبیا است و داستان مرویست که بنا کرد
 خانه را و تمام کرد آنخانه را مگر یکجای خشت در کعبی از کعبهای آن خالی ماند پس طهارت میکردند مردم آنخانه را و خوب
 میکردند میگفتند که پرانها ~~نفسه~~ است این خشت پس من آن خشم و من خاتم انبیا ام و چون عمارت تمام شد
 احتیاج نماند و بعثت لایم مکارم الاخلاق و محاسن الافعال اشارت بختمت انبیاست و شرح او مویداست
 تا روز قیامت و ناسخ است شرایع انبیا و مرسلین با و امت او خیر ام است و بیشتر است از تمام تمام انبیا و اگر
 در می یافتند او را انبیا و اتباع میکردند و تحقیق این در باب فضائل گذشت در تفسیر قول وی عزوجل اذ اخذنا
 من انبیین میاقم و از آنجمله آنست که شریعت وی ناسخ است جمیع شرایع را خاتمت وی صلی الله علیه و آله و سلم

مستلزم و نامحتمل نیست بلکه این خصیصه جداست و از انجمله آنست که فرستاد خدا تعالی و بر او صلی الله علیه و آله و سلم رحمة للعالمین مراد بر رحمت اگر بپایستد و ازین ارسالی بکافه نام است اگر چه همه ابتدا نیافتند باشند در ظلمت نمکند از قیاب مانده و اگر عام تر و از در اول فیض وجودیست در تمامه کائنات را بواسطه وجود شریف وی و بیان این در اول باب بیوم گذشت و از انجمله آنست که حق تعالی ندا کرد تمامه انبیاء را با سمار ایشان چنانکه گفت یا آدم یا نوح یا ابراهیم یا موسی یا داوود یا داوود یا یحیی یا عیسی یا عیسی و خطاب نکرد آنحضرت را مگر یا ایها النبی و یا ایها الرسل و یا ایها المرسلین و یا ایها المرسلین و در آنجا که در این دو اسم ترجمه و تجویز است که مخفی نیست و اهل زبان محبت ازین شناسند و از انجمله آنست که حرام گردانیده شد بر امت ندا کردن آنحضرت با اسم چنانکه فریاد کنند یا محمد چنانکه در امثال خود می گفتند قال الله تعالی لا تجلواد عارا لرسول ینکم که عار بعضکم بعضا مگر داند خواندن رسول خدا را مانند خواندن بعضی از شما بعضی را یعنی بنام خواندن و او که بلند کردن و بگوید یا رسول الله یا نبی الله یا توفیر و تو واضح و شخص صورت و در تفسیر آمده است که تا بن قیس در گوش وی کرانی بود و جبهه الصوت بود و چون نازل شد این آیت در خانه نشست و در مجلس شریف نمی آمد روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پرسید که چه شد ثابت را که نمی آمد پیش ما و نمی نماید پس بخواند او را و تفقد نمود و از سبب تا آمدن پرسید گفت یا رسول الله نازل شد بر تو این آیه و من جبهه الصوت میترسم که او را بلند کنم و جبهه کرده شود محل من فرمود آنحضرت علیه السلام تو از آنها نیستی و راضی شد آنحضرت از وی و فرمود زندگانی میکنی تو خیر و میگیری خیر بشارت داد او را بخت و کشته شد وی در روزی نامه رضی الله عنه و ذکر این قصه در آخر کتاب در ذکر خطبای بیاید انشاء الله تعالی و همچنین حرام بود او را از کردن آنحضرت علیه السلام را از بیرون مجرات و حسن او ب آنست که بیاید و برود نشیند تا آنحضرت خود بر آید و مشرف سازند و در جای خود کلام در رعایت ادب بیاید برین بیاید عاز انجمله آنست که سوگند خورد و تعالی بجات او و بلد او و عصر او چنانکه گذشت و از انجمله آنست که کلام کرده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بمسج اقسام وحی و تحقیق این در باب بحث بیاید انشاء الله تعالی و از انجمله آنست که فرود آمد بروی اسرافیل علیه السلام و پیش از آنکه بر هیچ پیغمبری نیامد طبرانی از حدیثش این فرموده که گفت شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم که فرود فرود آمد بر من اسرافیل فرود نیامد بر هیچ پیغمبری و نه بر هیچیکس مگر آید و فرمود من فرستادم بر او و نگار توام تو امر کرده است که بگریز تا اگر میخواهی پیغمبر باش و بنده و اگر خواهی پیغمبر باشی عباد و شاه پس نگاه کردم

بیوی جبرئیل علیه السلام یعنی بطریق مشهور است که این چه میگوید و تو چه گوئی پس این یاری کرد و جبرئیل علیه السلام
 شبوی منی که تو اشیخ کن و بند و باش فرمود که اگر من بگفتم پیغمبر و پادشاه باشم سیر میکردند با من که همانند کنونی
 ابوالحسن ابوالفضل علیه السلام کیار و دو بار تهنه باشد بروی بگردد از طاران در گاه نبوت بود
 سوره عادت منویسد که چون سال مبارک وی صلی الله علیه و آله و سلم بهفت رسید جدوی عبد المطلب وفات کرد
 حم زوی ابوطالب بشرف کفالت تربیت وی مشرف شد حضرت عزت تعالی شانه اسرافیل باقران داد که
 بلازمت وی قیام نماید پس حضرت اسرافیل همیشه قرین وی بود تا سال یازدهم تمام کرد انگاه جبرئیل علیه السلام
 باقران شد که ملازمت وی نماید صلی الله علیه و آله و سلم و از آنجا آنت که وی صلی الله علیه و آله و سلم بهترین اولاد
 آدم است و ایت کرده است مسلم از حدیث ابی هریره رضی الله عنه که آنحضرت فرمود انما سید اولاد آدم یوم قیامت
 و چون روز قیامت از همه بهتر باشد در دنیا بطریق اولی باشد چه اتر سیادت و عزت و کرامت را و آنجا پیغمبر
 خواهد بود که هیچ کسی از او انتقام جای دم زدن نباشد الا او را صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه در کرمه الکبیر می آید
 مثل این نکته گفته اند و نزد ترمذی از حدیث ابی سید خدری رضی الله عنه آمده انما سید اولاد آدم یوم القیامت ملائکه
 بیدی او را بگردانند و ملائکه یعنی حمدی که وی صلی الله علیه و آله و سلم حضرت عزت را گوید جل جلاله از هیچکس خارج
 سرخشی که بخت او دارد و کس ندارد و نعمتهای که بوی و اصل است کبر نیست و تواند که محو دیت باشد یعنی چنان
 وی روز قیامت ممدوح و محمود باشد کسی نبود و زواوست نشان شان او و بقول خود و لا فراتات نکرد
 بلکه این فضیلت که من یافته ام فضل و کرامتی است از خدا و نیافتم از ازش پیش خود و رسیده ام بان بقوت
 که فرستم بان کفالت او تواند که مراد آن باشد که مراد این سمدت که نسبت با اولاد آدم حاصل است فرمی نیست
 فرمن نسبتی است که بحضرت عزت دارم همچنانکه بعضی از قوم در تفصیل لایت آنحضرت بر نبوت وی صلی الله علیه
 و آله و سلم میگویند و بعضی از ارباب معانی گفته اند که فرمن در حقیقت بغنا نیستی در حدیث حق است و با آنچه
 انما در وجود تحت میطه نگین است چنانکه مشهور است العرف فرمی و الله اعلم و همچنانکه سید اولاد آدم است
 تمامه خلافت است و کرم ایشانست نزد خداوند تمامه انبیا و مرسلین ملائکه مقربین از اهل سموات وارضین از جمله
 آنت که آفریده شد آنحضرت علیه السلام را تا قدم من زنده و اما شریح خوالدین عبد السلام گفته رحمت الله
 بر خصال آنحضرت است که خبر داده شد او را در دنیا حضرت و فکرمه نشد که در تعالی خبر داده هیچ یکی را از انبیا یا
 این کلمه که خبر داده قیامت نفسی است یعنی اگر چه انبیا مغرورانند و تعذیب انبیا باز نیست ولیکن تصریح

تقریباً در شهر بیخ کی در بابین فضیلتی ما بنابر کرده اند بیان و تصریح آن مخصوص بحضرت محمد است صلی الله علیه و آله و سلم که از غم و اندیشه خود غایب شده بخاطر بیخ بحال امت می پردازد و به شفاعت در مغفرت ذنوب بیخ صحبت ایشان یکسو شد صلی الله علیه و آله و سلم و کلام دین آیت سابقا گذشت و از آنجمله آنست که قرین و می سلم آورد و بیان این سخن آنست که در حدیث ابن مسعود رضی الله عنهما آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اینست از شایع بیخ مگر آنکه موکل گردانیده شده است بوی قرین می از برین قرین می از ظلمت گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ترا هم اینحال حال است گفت نعم و لیکن اعانت کرده و یاری داد مرا پروردگار من بروی پس اسلام آورد پس امر میکند مرا اگر بخیر و بعضی گفته اند که مراد باسلام آوردن ایقاع اطاعت و عدم فحاشا و تصرف اوست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و اکثر بر آنند که مراد حقیقت اسلام است این نیز و غریب نیست از خصوصیات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و از آنجمله آنست که جائز نیست بر آنحضرت خطا ذکر کرده است این آبا و روی مجازی و مختصراً و قوسه گفته اند که نییان تیر جائز نیست حکایت کرده است این قول را نووی از شرح مسلم همچنین ذکر کرده است صاحب معجم بلدیه بی تفصیل و ذکر اختلاف و تفصیل آنست که اجماع کرده اند بر عدم جواز نییان در اقوال و اخبار که متعلق به تبلیغ و شرایع و وحی است و در جمله اخبار بعضی مردم خلاف کرده اند و تجویز نموده و این قول ضعیف است چه اخبار برخلاف واقع کذب است و منقصت که واجب است تزییه ساعت عزت وی صلی الله علیه و آله و سلم از آن معلوم است به یقین عادت صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در بیادرت تصدیق اقوال و تعبیر بیخ اخباری صلی الله علیه و آله و سلم در هر بابی که باشد در هر چیز که بود مذموب جمهور علی اینست اما نییان تا فصل جائز است و وقوع آن در نماز بصحت رسیده پس چاره نیست از قائل شدن بدان با تضمن می حکمت تشریح و ادراک است سعادت اقتدار اوقای حصه بشریت و احکام جلیلت در وی صلی الله علیه و آله و سلم با جمال حصولی شهود خاص استعراق در آن که موجب بیان این عالم و ماسوی حق میشده باشد و افعال اعضا و عروق و اجزای از این عالم است و لهذا عالم بحقیقت الحمال و اما خطا اگر مراد بان خطا و را بهتداد است و بعضی مواضع گفته شده باشد چنانکه در امتداد بر اساس می جدید کما قالوا آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم تقریر میکردند بر خطا بلکه تنبیه میکردند بر آن همچنین در نییان نیز اما شک از آنحضرت هرگز واقع نشده چنانکه متر و گوگرد که در حکمت گذرانیده شد با سه و فرمود شک از شیطان است و از آنجمله آنست که میت سوال کرده میشود و آنان حضرت هر قبر و گفته میشود که چه میگفتی تو در نزد من که مسورت شد و بیان شما الحدیث کذا قالوا و از این کلام معلوم میشود که

تقریباً

ایمان انبیاء دیگر مستول نمی شدند از ایشان و در قبر و استیناس واقع میشوند و با تکلام بیان قول که بعضی علما گفته اند که سوال قبر از خصائص امت محمدیه است صلی الله علیه و آله و سلم که در عالم برزخ ایشان را تمییز و تطهیر از ثوب کرده در عالم آخرت می بریزد کذا قالوا و الله اعلم فانما جملة آنت که جایز است سوگند خود داده شود برای حکم خود جل با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نه بغیر او از ملائکه و انبیاء و غیر هم شیخ عزیزالدین ابن عبد السلام گفته اند که مقصود بر آنحضرت و مخصوص بوی باشد که هیچکس در جبهه وی نیست صلی الله علیه و آله و سلم کذا ذکرست فی المواهب اللدنیة و از جمله فضیلت که حرام گردانیده شد از وایح وی صلی الله علیه و آله و سلم بعد از وی قال الله تعالی و ارواحهم اهلها هم یعنی در حرمت حکم امهات دارند از جهت تکریم و تعظیم آن حضرت و از جهت آنکه ایشان را از اینند در بهشت و فرمود و ما لکم ان توذوا رسول الله و لا ان تکلموا از وایح من بعد و ابدا و در روایتی الاجاب گفته اند که گویند طلحه بن عبد الله گفت چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا بروی من عائشه رضی الله عنها را بخوابم پس نازل شد این آیه و در بعضی کتب گفته اند که زید شقی طمع کرد در عائشه صدیقه رضی الله عنها پس خواندند بروی این آیت و ممنوع شد از آن و این در غیرت است که ایشان را میگردانید در آنکه دنیا و زینت آنرا خواهند با خدا و رسول خدا را خواهند پس آنکه دنیا را خواست جدا افتاد از آنحضرت در محل اختلاف است و امام الحرمین و عزالی جزم کرده اند بجل اما انما که تا وقت وفات با آنحضرت بودند حرام اند با پیروی و در جواز نظر و در جدت و اشهر منع است و حکم اموات در احرام و اطاعت و تحویم نکاح است نه در جواز خلوت و نفقه و میراث و تعیین میکنند این حکم بغیر ایشان چنانکه گویند نبات آنحضرت انوار مؤمنین است بر قول اصح که ذانی المواهب و تحقیق است حرمت از وایح آنت که آنحضرت می اندوز قبرش رفیع و لهذا گفته اند واجب نبود بر ایشان عدت و وفات و ذکر مفارقت آنحضرت را بی تحمیر کرد چنانکه آن زنی که استعاره کرد از آنحضرت زنی که دید آنحضرت در تبیگاه او بیاض پس جدا کرد او را و قول است قولی آنکه حرام است و امام شافعی رحمة الله تعالی تخصیص کرده بر آن و قول دیگر حرام نیست امام الحرمین گفته اند که حرام است اگر دخول بها است روایت است که اشعث بن قیس نکاح کرد مستعینده را صفیان عمر رضی الله عنه پس قصد کرد و عمر که رحم کند او را پس خبر دادند بوی که دخول واقع نشده بود پس باز آمد عمر از رجم او و در روایتی که مفارقت کرد بعد از وطنی نیز سه قول نقل کرده اند قول ثالث آنکه حرام است اگر مفارقت کرد بی عدت چنانکه ما را به تطهیر و منی الله عنها که والدنا بر ابراهیم بن رسول الله بود صلی الله علیه و آله و سلم و حرام نیست اگر فروخت او را و در بیعت لغتی و این مسئله نیز از آن قبیل است که در ذکر ان الامان فاحشه نیست بر علم با جلال

شرفیت چنانکه در خصائص که از قبیل احکام آنرا گفته اند که سابقا و الانا بجز آنست که معلوم بود بدین اشخاص
ازواج آنحضرت اگر چه مستور باشند ثبات بعد از توفیق این آیه حجاب حرام بود بر ایشان کشف روی و
کفایت برای حاجت ماست شهادت و بزبان چنانکه جائز است سایر عورات را آنوقت بی القاضی و گفته که فرض کنیم
براهبات المومنین ستر خلایف در وجه کفین و پانزدهمین مزایا نشانرا کشف آن در شهادت و بزبان مذکور
شخص مگر در آنچه ضرورتی باشد مثل بر از و استدلال کرده است بآنچه در موطن است که چون وفات یافت عمر رضی
عنه پوشیدند زنان خصم را رضی الله عنهما از آنکه دیده شود شخص می و زینب بنت جحش را سائمه شد قبضه فوق
نفس وی پاک پوشیده گردید شخص می و صاحب با هم بدین از شیخ ابن حجر عسقلانی نقل کرده که گفت نیست در آنچه
ذکر کرده است قاضی دلیل بر آنچه دعوی کرده است از فرضیت آن برایشان و تحقیق بود در اندازان مظهره که
بیرقان می آمدند برای حج و طواف میکردند و صحابه و تابعین سماع میکردند حدیث را از ایشان و ایشان
مستترت اللبانی و در نه اشخاص استی پوشیده نماند که حجاب مہات المومنین یعنی عدم اظهار اشخاص ایشان اگر چه
مستور باشند در ثیاب امری مشهور و وجه مقرر است پس فرض شیخ ابن حجر از تکلام چیست آیا آنوقت فرضیت است
آنچه آنچه ظاهر کلام است یا اینها را داخل ضرورت سازد و قدر ظهور اشخاص امہات المومنین در حج و طواف
ثابت است در حدیث آمده است که فرمود عائشہ رضی الله عنہا چون در راه میرفتم با یعنی گروه نسائی کشایم
بر روی و چون میدیدم که مردان میرسند می افتادیم بر روی مبارک پرده را و همچنین در طواف ام المومنین صفیہ
در حج طواف نمیتوانست کرد آنحضرت فرمود طواف کن از عقب دم بر هر تقدیر ظاهر آنست که شخص ظاهر بود
از کتاب اگر مثل قبہ و عماری چیزی بر بالای خود داشته باشند بید است و اما در اسامع حدیث تواند که در پرده
میکرد باشند از عبد الواصد بن امین از پدرش آمده گفت مد آدم بر عائشہ و بر روی و حج بود مطبوعا هر این
ولایت شخص است و اگر از حجاب این بودا و اندک چیزی که جائز است بزبان بگفت و وجه کفین برایشان حرام بود
نه ستر شخص اشکال نمی باشد و اما علم قدر بر و انان بجز آنست که اولاد پناات نسبت کرده میشود بسوی روی توفیق
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هر چه بر اولاد از صلب می شد و اولاد من از صلب علی کریم الله و بعد بر او
حدیث در شان حسن و حسین رضی الله عنہما آمده که بدان و اینانی اللهم انی یا جہاننا جہاننا و احب من کل جہان
حدیث دیگر آمده ان ابی ذرین ریختی من الدنیا و تیر آرد که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بظلمت هر چه
جهنم میفرمود بخوان نزد من هر دو این را پس بوی میکرد هر دو را می پس پانزدهم و چهارم حسن و حسین